

غم نهفته در مضراب های شاد شهناز

محمود عیسیانام

پژوهشگر موسیقی

گروهی که این ساز مادر در آن غایب باشد، همیشه احساس لنگی می کند. مثل این است که قلب خود را از دست داده باشد. البته تار داریم تا تار. غرض تار بنگاه های شادمانی نیست که صدای پری هم دارد. غرض تار است که درویش



که گذارش به مکتب خانه سنگواره ها نیفتاد. همه فوت و فن های نخستین را در اصفهان نزد پدر و برادر آموخت. به تهران هم که رفت آن قدر پیشرفته بود که دیگر به فرمان های ریز و درشت سنگواره ها توجه نمی کرد. نیازی به آن نبود. استقلال در آموزش، به استقلال در اجرا انجامید.

تار شهناز، بدون آرایش تقلید، ویژه خود او باقی ماند. اگر چه او از کسی تقلید نکرد ولی مقلدان بسیار پیدا کرد. شیوه شهناز در موسیقی سنتی نهادینه شد، روز به روز بر جمع پیروان او افزوده شد و لیکندهای بیشتری بر لبان ردیف نیازمند به هوای تازه جوانه زد. چه جاذبه ها که این شیرین کاران در سال های پیش از دگرگونی در تالار رودکی و جشن هنر شیراز نیافریدند.

برمی گردیم به حرف های شجریان که می گوید: اولین بار که ساز شهناز را شنیدم مراد خود فرو برد و تا امروز هم چنان در من زندگی می کند... ساز او مرا به جانی برد که دیگران نمی شناسند... شهناز بیان واقعی موسیقی ما را یافته است... پادمان باشد که مجذوبیت شجریان در برابر شهناز و تارش او را برانگیخت که نام ارکستر بزرگ تازه خود را، شهناز بگذارد.

پس ریتم های شیرین کارانه، تخمه های غمیادانه ای سرگ می کشد که جگر را می سوزاند. غمی که زیر پنجه همه نوازندگان سنتی نهفته است ولی با هر پنجه ای خود را آفتابی نمی کند. سینه ای شرحه شرحه از فراق می خواهد. ذهنیتی که توانایی بازتاب آن را داشته باشد. تار شهناز چنین است. چنان ماهرانه غم ها را درون مضراب های شاد می پیچد که سرخوشانه اشک را درمی آورد. از همین روست که شهناز شیرین نواز شناخته می شود. سنگواره های سنتی شیرین نوازی را بر نمی تابند تلخ کاری و تلخ گامی، دستاورد آن هاست. هر چه عبوس تر، اصیل تر، هر چه ترش تر، استادتر. موسیقی سنتی، بیماری تاریخی ملال خود را از همین ترش رویان و مرده ریگان به ارمان گرفته است. لبخندی اگر گاه بر گوشه لبش می نشیند، ثمره جسارت شاگردانی است که نافرمان شده اند و راه خود را از سنگواره ها جدا کرده اند.

باری شهناز استثنائی در میان سنگواره هاست. هنوز پنجه اش جوان و مضرابش چالاک است. هنوز جویبار شادمانی در سینه اش جاری است. هنوز بر می انگیزاند و یک مضرابش به صدا مضراب چپ و راست بردگان ردیف می آرد.

شانس بزرگ شهناز شاید این بود

خان با آن، زن پیانو نواز سفیر انگلستان را شگفت زده می کند. تی داوود دانه دانه جواب تحریرهای قمر را می دهد، و شهناز زمینه را برای اوج گیری صدای فاخر بنان آماده می سازد.

شهناز که امروز نود و یکمین سالروز تولد اوست، فاخر ولی سلیس و روان می نوازد. به حرف زدن آدمیان اندکی می ماند که فاخر صحبت می کنند ولی حرف هایشان را همه می فهمند و فراتر از فهم، احساس می کنند. به قول شجریان، درباره تار شهناز نمی توان چیزی گفت، باید آن را شنید و با جان و دل شنید.

ساز شهناز، آوازی است، یعنی به آوای انسانی می ماند. سر در گرو ردیف یا تقلید از دیگران ندارد. در لحظه مثل آبشار سرریز می کند. از